

## تفسیر یک قصیده، تشخیص یک مزار

سفرنامه منظوم حسن بن حمزه طبری به طوس و مزار پدرش ابوالقاسم در مامطیر

سیدمحمد عمادی حائری\*

### چکیده

حسن بن حمزه طبری از علمای شیعی قرون سوم و چهارم است که بخش مهمی از میراث مکتوب شیعه را از مشایخ ایران به علمای بغداد انتقال داد. وی افزون بر تألیف آثار متعدد در علوم دینی، همچون حدیث، فقه و کلام، طبع شعر نیز داشت. ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان ابیاتی از قصیده حسن بن حمزه را نقل کرده که سفرنامه منظوم او از آمل تا مشهد رضوی است. در مقاله حاضر، نویسنده ضمن تقریر سفرنامه منظوم حسن بن حمزه، به تصحیف یک واژه در بیتی از آن توجه می‌دهد و با کشف صورت صحیح آن واژه، یادآور می‌شود که این بیت درباره اقامتگاه کودکی و نوجوانی حسن بن حمزه است و باید آن را به دل بستگی حسن بن حمزه به مامطیر تفسیر کرد. در بخش‌های پایانی مقاله، با بررسی و نقد فرضیه‌هایی که درباره یک مزار در مامطیر طرح شده از یک سو، و استناد به شواهد و قرائن و یادآوری تصحیفات و تحریفات رخ داده در برخی نقل‌های شفاهی از سوی دیگر، نشان داده شده که آن مزار از آن ابوالقاسم، پدر حسن بن حمزه، است.

**کلیدواژه‌ها:** حسن بن حمزه، ابوالقاسم حمزه، امامزاده قاسم، مامطیر، سفرنامه منظوم، غیبت

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۲۴

\* عضو هیئت علمی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام) / m.emadi@rch.ac.ir

## ۱. حسن بن حمزه طبری و انتقال میراث مکتوب شیعی از مشایخ ایران به علمای بغداد

ابومحمد حسن بن حمزه حسینی طبری، معروف به «مرعش» یا - به احتمال قوی - «مرعشی»<sup>۱</sup>، از علمای شیعی نیمه دوم قرن سوم و نیمه نخست قرن چهارم است. نجاشی (د. حدود ۴۵۰ق) او را از بزرگان و فقهای طائفة امامیه معرفی می‌کند (نجاشی، ۱۴۲۴: ۶۴) و طوسی (د. ۴۶۰ق) با عناوینی همچون فاضل، ادیب، عارف،<sup>۲</sup> فقیه، زاهد و دارای محاسن بسیار از وی نام می‌برد (طوسی، ۱۴۲۰: ۱۳۵). در کتاب‌های ابن بابویه (د. ۳۸۱ق) و مفید (د. ۴۱۳ق) نقل‌هایی از حسن بن حمزه هست که گواه شاگردی ایشان - البته در معنای سماع و اجازه نقل حدیث - نزد اوست (نک: ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۳۱۳-۳۱۴؛ همو، ۱۳۷۸: ۴۵/۱؛ همو، ۱۴۰۳: ۴۲۰، ۵۳۲؛ همو، ۱۴۱۲: ۳۲؛ مفید، ۱۴۰۳: ۸، ۱۲، ۳۳، ۲۵۳، ۳۱۷، ۳۲۸؛ همو، ۱۴۱۳: ۱۸-۱۹). بنابر نقل نجاشی، حسن بن حمزه در سال ۳۵۸ق درگذشته است (نجاشی، ۱۴۲۴: ۶۴). ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (تألیف شده در سال ۶۱۳ق) نوشته است که اصفهبد حسام‌الدوله اردشیر باوندی (حکمران طبرستان؛ حک: ۵۶۸-۶۰۲ق)، به ترغیب سیدبهاء‌الدین حسن بن مهدی مامطیری، مقبره حسن بن حمزه را تجدید بنا کرد (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۰۳/۱). وی محل این مقبره را در «ماهی رسته» مقابل مدرسه زین‌الشرف ذکر می‌کند (همان‌جا)؛ مدرسه‌ای که ظاهراً در آمل بوده است.

نجاشی از آثار حسن بن حمزه به کتاب المبسوط فی عمل یوم و لیلة، کتاب الأشقیة فی معانی الغیبة، کتاب المفتخر، کتاب فی الغیبة، کتاب الجامع،<sup>۳</sup> کتاب المرشد، کتاب الدرّ و

۱. به نوشته نجاشی (۱۴۲۴: ۶۴)، حسن بن حمزه با عنوان «مرعش» شناخته می‌شده است؛ اما - چنان‌که خواهیم دید - «مرعش» لقب جدّ اوست. پس، به احتمال قریب به یقین، «مرعش» در نوشته نجاشی تصحیف «مرعشی» است؛ چنان‌که طوسی (۱۴۱۵: ۴۲۲) و ابن شهر آشوب (۱۳۸۰: ۳۶، ۱۵۰) نیز از حسن بن حمزه با نسبت «مرعشی» یاد کرده‌اند و نه با لقب «مرعش». «مرعش» (یا «مرعش») کبوتری سپید است که به دوردست‌ها پرواز می‌کند. انوری گفته است: شعرم به همه جهان رسیده‌ست / مانند کبوتران مرعش (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۰۶۷۳/۱۳، ذیل «مرعش»).

۲. ناگفته پیداست که تعبیر «عارف» در عبارت طوسی به معنای «دانا و آگاه» است و نه «عارف» در معنای مصطلح امروز.

۳. در متن چاپی کتاب نجاشی، «الجامع» به «جامع» تصحیف شده، و ضبط بالا تصحیح قیاسی ماست.

کتاب تباشیر الشریعة اشاره کرده (نجاشی، ۱۴۲۴: ۶۴)<sup>۱</sup> که البته هیچ یک از آنها به دست ما نرسیده است. چنان‌که از عناوین بعضی از آثار حسن بن حمزه می‌توان دریافت، وی به مسئله «غیبت» امام دوازدهم<sup>(ع)</sup> توجهی خاص داشته و کتاب‌هایی در این باره تألیف کرده است. با توجه به تاریخ وفات حسن بن حمزه، آثار او درباره «غیبت» از قدیم‌ترین کتاب‌های شیعیان امامی در این موضوع است. چنان‌که می‌دانیم، «غیبت» از مسائل مناقشه‌خیز میان شیعیان امامی و شیعیان زیدی بود.<sup>۲</sup> حسن بن حمزه به جهت اقامت در طبرستان، که در آن ادوار زیدیان دست برتر را در آنجا داشتند، قاعدتاً از نزدیک با این مسئله روبرو بوده و در کتاب‌های خود در باب «غیبت» مخصوصاً به مقابله با شیعیان زیدی معاصر خود در طبرستان رفته است. از حسن بن حمزه نقل‌هایی درباره امام دوازدهم و مسئله غیبت در منابع بعدی هست که قاعدتاً برگرفته از کتاب‌های او در این موضوع است (نک: خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۲۶۹-۲۷۱، ۲۷۵-۲۷۷، ۲۹۲؛<sup>۳</sup> ابن‌عیاش جوهری، ۱۴۲۹: ۸۴-۸۵؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۹۷-۲۹۸). بعضی از روایات فقهی نیز که به واسطه حسن بن حمزه در منابع فقهی - حدیثی شیعیان امامی نقل شده (نک: ابن‌بابویه، ۱۴۰۳: ۵۳۳-۵۳۴؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۸-۱۹؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۱/۱۶۰؛ همو، ۱۳۹۰: ۱/۴۶، ۲۷۷) می‌تواند مأخوذ از کتاب‌های فقهی حسن بن حمزه باشد، همچون کتاب الجامع که - با توجه به عنوان آن - کتابی فقهی بوده است.

در این میان، اهمیت خاص حسن بن حمزه در این است که وی بخش مهمی از میراث حدیث شیعه را از مشایخ ایران، مخصوصاً از مشایخ مکتب حدیثی قم،<sup>۴</sup> اخذ کرد و به

۱. نیز نک: طوسی، ۱۴۲۰: ۱۳۵، که از کتاب المبسوط و کتاب المقتخر نام برده است.

۲. برای اشاره‌ای در این باره مخصوصاً با توجه به محیط زیدی طبرستان، نک: عمادی حائری، ۱۳۸۸: ۱۲ و پانوش ۴ همان‌جا.

۳. در سلسله سند همگی نقل‌های مذکور، «محمد بن ابوعبدالله بن حمزه» - که برادرزاده حسن بن حمزه است - به «محمد بن عبدالله بن حمزه» تصحیف شده است.

۴. نک: نجاشی، ۱۴۲۰: ۱۶ (ش ۱۶ و ۱۸)، ۲۶۰ (ش ۶۸۰)؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۲/۱۰، که نشان می‌دهد مشایخ بغداد - همچون مفید و ابن‌عبدون - به واسطه وی روایات علی بن ابراهیم بن هاشم را دریافت کرده‌اند. برای شواهدی دیگر از انتقال میراث محدثان قم به علمای بغداد به واسطه حسن بن حمزه، نک: مفید، ۱۴۰۳: ۸ (به واسطه نقل حسن بن حمزه از محمد بن حسن بن ولید)، ۱۲ (به همان واسطه)، ۲۵۳ (به واسطه نقل حسن بن حمزه از محمد بن عبدالله حمیری)؛ نجاشی، ۱۴۲۴: ۵۴ (ش ۱۲۰-۱۲۲)، به واسطه نقل حسن بن حمزه از ←

علمای امامی بغداد انتقال داد (نک: طوسی، ۱۳۶۵: ۳۲/۱۰؛ همو، ۱۳۹۰: ۳۱۰/۴-۳۱۱، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۴۱؛ همو، ۱۴۱۴: ۲۰۵-۲۰۶، ۴۱۸). به نوشته نجاشی و طوسی، حسن بن حمزه در سال ۳۵۶ق به بغداد آمد و بزرگان امامیه بغداد، همچون مفید و احمد بن عبدون و حسین بن عبداللّه غضائری، با او دیدار کردند، از او حدیث شنیدند و اجازه نقل کتابها و روایت‌هایش را گرفتند (نجاشی، ۱۴۲۴: ۶۴؛ طوسی، ۱۴۲۰: ۱۳۵).<sup>۱</sup>

بنابر نقل احمد بن نوح سیرافی از مکتوب حسن بن حمزه به وی، او به سال ۳۰۰ق، و در ایام حکومت جعفر فرزند ناصر کبیر،<sup>۲</sup> در آمل طبرستان اجازه روایت جمیع آثار حسین بن سعید اهوازی را از ابوالعباس دینوری - به هنگام بازگشت دینوری از زیارت امام رضا(ع) در خراسان - دریافت کرد (نجاشی، ۱۴۲۴: ۵۸-۵۹، ۶۰).<sup>۳</sup> از استادان و مشایخ طبری حسن بن حمزه، محمد بن جریر بن رستم آملی (همان: ۳۷۶، ش ۱۰۲۴)، محمد بن حسین بن دُرست ساروی (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ۴۵/۱؛ نیز نک: همو، ۱۴۰۵: ۳۱۲)، محمد بن فضل طبری مشهور به ابوبکر نجار (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۵۴)، محمد بن اومیدوار طبری (ابن غضائری، ۱۴۱۱: ۱۸۹؛ نیز نک: ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۳۱۳) و یوسف بن محمد طبری (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۴۲۰) را می‌شناسیم. ولی افزون بر علمای طبرستان، وی از مشایخ دیگر، همچون محمد بن یعقوب کلینی، احتمالاً در ری و پیش از اقامت کلینی در بغداد (مفید، بی‌تا: ۲۲)،<sup>۴</sup> و دایی‌اش، علی بن محمد علان کلینی، قاعدتاً در ری (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۹۷)، محمد بن حسن بن ولید قمی، احتمالاً در قم (مفید، ۱۴۰۳: ۸، ۱۲) و ابوغانم حارثی در مکه (ابن بابویه، ۱۴۱۲: ۳۲) نیز حدیث شنیده یا اجازه روایت گرفته است؛

→ ابن بظه، ۳۳۵ (ش ۸۹۸)، به واسطه نقل حسن بن حمزه از احمد بن عبداللّه برقی؛ طوسی، ۱۴۱۴: ۸۸، ۲۰۴ (هر دو به همان واسطه).

۱. نیز نک: طوسی، ۱۴۱۵: ۴۲۲ (که در آن تاریخ سماع مشایخ بغداد از وی اشتهاً ۳۵۴ق ذکر شده است)؛ نجاشی، ۱۴۲۴: ۳۷ (ش ۷۴)، که در سلسله سند آن «عن» به «و» تصحیف شده است. نجاشی (۱۴۲۴: ۵۸-۵۹، ۶۰) از اجازه مکتوب حسن بن حمزه به ابن نوح نیز سخن گفته است. طوسی (۱۴۱۵: ۴۲۲) یادآور شده است که تلکبری نیز در سال ۳۲۸ق از حسن بن حمزه حدیث شنیده و اجازه نقل گرفته است.

۲. با توجه به آن‌که ناصر کبیر در سال ۳۰۴ق درگذشت و ایام حکومت کوتاه فرزندش جعفر در آمل نیز پس از مرگ وی بود، سال ۳۰۰ را باید تاریخ تقریبی شمرد و یا دچار افتادگی در عبارت دانست (مثلاً «[خمس و] ثلاثمائة» به جای «ثلاثمائة»). به هر حال، تاریخ آن دیدار و اجازه چند سالی پس از سال ۳۰۰ق بوده است.

۳. برای نقل‌هایی با همین سلسله سند، نک: مفید، ۱۴۱۳: ۱۸-۱۹.

۴. در متن چاپی، «ابومحمد الحسن» به «ابومحمد بن الحسن» تصحیف شده است.

همچنان‌که با مشایخی همچون ابوجعفر احمد برقی و محمد بن جعفر مؤدّب (قاعدتاً در قم) و ابن‌عقده کوفی (در سال ۳۲۸ق؛ احتمالاً در بغداد یا کوفه) معاشرت داشت (ابن‌غضائری، ۱۴۱۱: ۱۸۹-۱۹۰، در حکایتی که از نوشته حسن بن حمزه نقل می‌کند).<sup>۱</sup>

## ۲. شاعری حسن بن حمزه و سفرنامه منظوم او از آمل به طوس

حسن بن حمزه، در کنار اشتهار به دانش دینی، شاعر نیز بود. ابن‌شهر آشوب ساروی (د. ۵۸۸ق) بیتی از حسن بن حمزه را در فضیلت امیر مؤمنان علی<sup>(ع)</sup> نقل کرده، که نمایانگر معلومات حدیثی او نیز هست:

جاء إلینا فی الخبر بأنّه «خیر البشر فمّن أبی فقد کفر»<sup>۲</sup> بفضل من یفاضل  
(ابن‌شهر آشوب، بی‌تا: ۲۶۶/۲).

ابن‌اسفندیار درباره قدرت شاعری حسن بن حمزه، به نقلی از ناصر کبیر استناد کرده و نوشته است: «آورده‌اند که ناصر کبیر - با کثرت فضل و فصاحت او - گفتی: "لو جاز قرائة شعر أحد فی الصلوة، لکان شعر أبی القاسم". معنی آن است که اگر شعر کسی شایستی به نماز خواندن، شعر ابوالقاسم بودی» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۰۵/۱). از آنجا که «ابوالقاسم» کنیه پدر حسن بن حمزه است (چنان‌که خواهیم گفت) و نه خود او (که کنیه‌اش «ابومحمد» بوده)، باید بگوییم که عبارت منقول از ناصر در اصل «[حسن بن] ابی القاسم» بوده است و در نقل‌های بعدی، از جمله در متن ویراسته عباس اقبال از تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، این دو کلمه افتاده است.<sup>۳</sup> با توجه به تاریخ وفات ناصر کبیر (د. ۳۰۴ق، در آمل) و تاریخ وفات حسن بن حمزه (د. ۳۵۸ق)، می‌توان حدس زد که ناصر کبیر در اواخر عمر خود و در سال‌های جوانی حسن بن حمزه، آن داوری را در تحسین شعر او بر زبان آورده است.

۱. در متن چاپی، «احمد بن عبدالله» به «احمد بن ابی‌عبدالله» تصحیف شده است. برای روایت حسن بن حمزه از برقی و مؤدّب، نیز به ترتیب نک: نجاشی، ۱۴۲۴: ۲۲۹ (ش ۶۰۵)، ۳۳۵ (ش ۸۹۸)؛ همان: ۱۹۹ (ش ۵۳۰)، ۲۴۵ (ش ۶۴۲).

۲. ابن‌بابویه، ۱۴۱۷: ۱۳۵: «عن النبی (ص) أنّه قال: علی ابن ابی‌طالب خیر البشر و من أبی فقد کفر»؛ نیز: همان: ۱۳۶، که همین عبارت را از جابر نقل کرده است.

۳. این اشتباه از تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار به نوشته رابینو نیز راه یافته، و وی کنیه حسن بن حمزه را به نادرست «ابوالقاسم» نوشته است (نک: رابینو، ۱۳۶۵: ۷۴).



ابن اسفندیار، که از حسن بن حمزه با عناوین «السید الإمام الفقیه العالم المتکلم الزاهد الشاعر» نام می‌برد (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۰۲/۱)، در شرح احوال او می‌نویسد: «به مشهد علی بن موسی الرضا سال‌ها معتکف بود. و در وقت اول که می‌رفت، قصیده‌ای بس طویل انشاء کرد در وصف مشهد، و منازل هر روزه را ذکر کرد» (همان: ۱۰۳/۱، پانویشت ۱).<sup>۱</sup> ابن اسفندیار سپس ابیاتی از این قصیده عربی نقل می‌کند که در متن ویراسته عباس اقبال تعداد آنها به ۳۷ می‌رسد (همان: ۱۰۳/۱-۱۰۵). جای تردید نیست که ابیات پایانی این قصیده - که باید شرح منازل شاعر از نیشابور به مشهدالرضا بوده باشد - از نسخه‌های موجود کتاب ابن اسفندیار، از جمله از متن ویراسته اقبال، افتاده است؛ همچنان‌که در متن قصیده نیز اغلاط متعددی را در متن ویراسته اقبال می‌توان تشخیص داد (از جمله تصحیف «السحاب» به «السراب» در بیتی که به آن اشاره خواهیم کرد).

طبق نقل ابن اسفندیار از آن قصیده، سفر زیارتی حسن بن حمزه از آمل آغاز می‌شود، و شاعر به ترتیب از مامطیر (بابل کنونی)، ساریه (= ساری)، مهران (شهری نزدیک کردکوی کنونی)، طمیش (شهری در شرق ساری نزدیک به نکای امروز)، استراباد و جرجان - که شاعر طراوت درختان و نهرها و میوه‌ها و پرندگان و غزالان و بلبلان آنجا را وصف می‌کند (همان: ۱۰۴/۱، ابیات ۲۸-۳۰) و می‌توان آن توصیف‌ها را با جنگل گلستان کنونی تطبیق داد - گذر می‌کند (همان: ۱۰۴/۱، ابیات ۲۰-۲۳، ۲۵-۲۷)؛ و سرانجام، از راه اسفراین (= اسفراین) (همان: ۱۰۵/۱، بیت ۳۶) به مشهدالرضا می‌رسد. طبق این قصیده، حسن بن حمزه - دست‌کم در آن زمان - ساکن آمل بوده است و از آنجا به مامطیر می‌رود:

بها غدوتُ راحلاً من آملٍ و نازلاً  
مُنازلاً عواطلاً یقطعها المسافرُ  
فمامطیرُ قصدها حُدَّ إليها حدُّها  
یروع قلبی و خدُّها إذا السحاب مائرُ  
(همان: ۱۰۴/۱، ابیات ۲۰-۲۱).

واقعه ملاقات حسن بن حمزه با ابوالعباس دینوری در حدود سال ۳۰۰ق در آمل (که

۱. اقبال ضبط متن را از نسخه‌ای دیگر برگزیده و ضبط منقول بالا را در پانویشت آورده است. اما از مقایسه متن دو نسخه برمی‌آید که ضبط پانویشت اصیل‌تر از ضبط متن است.

۲. «وخذ»: گام بلند برداشتن و به سرعت رفتن، که مخصوصاً درباره چهارپایان به کار می‌رود. نک: خلیل بن احمد، ۱۴۰۹: ۲۹۵/۴، ذیل «وخذ»؛ جوهری، ۱۴۰۷: ۵۴۸/۲، ذیل «وخذ».

پیش‌تر به آن اشاره کردیم)، شاهدی است در تأیید بیت نخست و اقامت حسن بن حمزه در آمل، که ظاهراً در طبرستان آن روزگار مرکزیت علمی داشت. در بیت دوم، در متن ویراسته اقبال واژه «السحاب» به صورت «السراب» ضبط شده است. تقریباً جای تردید نیست که «السراب» را - در ضبط اقبال - باید تصحیف «السحاب» دانست. با این تصحیح قیاسی (تصحیح «السراب» به «السحاب»)، که البته مبتنی بر شواهد متنی دیگر است،<sup>۱</sup> بیت دوم معنایی عمیق‌تر و لطیف‌تر می‌یابد و از آن نوعی علقه عاطفی به مامطیر استشمام می‌شود؛ تو گویی این شهرک<sup>۲</sup> برای شاعر یادآور روزهای کودکی و نوجوانی و خاطره منزل‌گاه پدری اوست و گذار مرکب تیز تک از آنجا قلب شاعر را می‌لرزاند. شواهد و قرآنی که پس از این به آنها اشاره خواهیم کرد، مؤید این تفسیر از بیت مذکور است.

### ۳. ابوالقاسم حمزه و مزار او در مامطیر

ابن طباطبا (د. ۴۷۸ق) در منتقلة الطالبية، در شمار علویانی که در مامطیر طبرستان<sup>۳</sup> اقامت گزیدند، دو تن را از شاخه حسنی و یک تن را از شاخه حسینی یاد می‌کند

۱. برای شواهد مؤید این تصحیح قیاسی، نک: شریف رضی، ۱۴۲۵: ۴۷۱، کلمه ۲۱ (از کلام امیرمؤمنان علی<sup>(ع)</sup>): «الفرصة تمرّ مَرّ السحاب»؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۸۶/۵، ذیل «مور»، که بیت آعشی را نقل کرده است.
۲. مامطیر در آن ادوار شهری کوچک بود. از همین روست که در متون قدیم از آن با تعبیر «شهرک» (حدود العالم، ۱۳۴۰: ۱۴۵) و «بَلْدَة» (سمعانی، ۱۴۰۸: ۱۸۰/۵) یاد شده است.
۳. «مامطیر» نام قدیم شهر بابل است. این شهر پیش از حمله مغول «مامطیر» نام داشت و به نوشته مؤلف حدود العالم (تالیف شده در ۳۷۲ق) «شهرکی ... با آب‌های روان» بود (حدود العالم، ۱۳۴۰: ۱۴۵). پس از هجوم مغول به عنوان یک منطقه تجاری به «بارفروش‌ده» معروف شد؛ اما از دوره صفویه اهمیت یافت و شاه عباس کاخ-دریاچه‌ای در آنجا ساخت که در زمان او به «باغ شاه» معروف بود اما بعدها فتحعلی شاه قاجار آن را «بحر ارم» نامید (برای گزارش‌هایی از این بنا از عصر صفویه تا دوره قاجار، نک: ستوده، ۱۳۷۵: ۴/ بخش ۱/ ۱۸۸-۱۹۷؛ برای عکسی از مخروبه این عمارت در زمان ناصرالدین شاه، نک: همان، ۴/ بخش ۲/ ۹۸۹، تصویر ش ۱۰۲؛ نیز نک: دوّمرگان، ۱۳۳۸: ۲۲۱/۱؛ تصویر ش ۷۳) و نام شهر نیز از «بارفروش‌ده» به «بارفروش» بدل گشت. در سال ۱۳۱۰ ش و به دنبال اصلاحات پهلوی اول، «بارفروش» به «بابل» تغییر نام یافت. این نام از رودی با نام «بابل»/ «بابل» (در تلفظ طبری؛ و «بابل» / «باؤل» در تلفظ فارسی) که از کرانه غربی شهر می‌گذرد گرفته شده است. مؤلف حدود العالم (۱۳۴۰: ۴۹) از این رود یاد کرده و نوشته است: «رود باول ... از کوه قارن برود و بر مامطیر بگذرد و اندر دریای خزران افتد». منطقه‌ای که در برخی از متون تفسیری کهن با عنوان «بابل» که نزدیک است به دماوند<sup>۴</sup> یاد شده و زندان‌های معروف هاروت و ماروت (چاه بابل) دانسته شده (نک: طبری، ۱۴۱۵: ۱/ ۶۴۰-۶۴۱، ابونصر بخاری (احمد بن محمد)، ۱۳۸۶: ۲۵۲/۱-۲۵۳؛ طبرسی، ۱۴۰۸: ۱/ ۳۳۸)، شاید با سرچشمه‌های این رود و مناطق اطراف آن در ارتباط بوده باشد.

(ابن طباطبایا، ۱۳۸۸: ۳۱۸-۳۱۹). اما آن یک تن از شاخه حسینی، شخصی است با این کنیه و نام و نسب: «ابوالقاسم حمزه بن علی المرعش<sup>۱</sup> ابن عبیدالله بن محمد بن الحسن بن بن الحسین الأصغر [بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup>]» (همان: ۳۱۹). ابن طباطبایا سپس از سه پسر وی نام می‌برد: «[۱] ابوالحسن علی المامطیری؛ [۲] ابومحمد الحسن، المحدث الفقیه؛ [۳] ابوعبدالله محمد» (همان جا).

همان گونه که مصحح منتقلة الطالبيه یادآور شده است (همان جا، پانوش ۱)، فرزند دوم ابوالقاسم حمزه - که ابن طباطبایا با عناوین «محدث فقیه» از وی یاد کرده - همان حسن بن حمزه است که تا کنون درباره او سخن رفت. با توجه به تاریخ‌هایی که از حسن بن حمزه در دست داریم، باید گفت که پدر وی (ابوالقاسم حمزه) در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در مامطیر می‌زیسته است.

در قلب شهر بابل (مامطیر قدیم)، از قرن‌ها قبل تا امروز، مقبره‌ای هست که - به‌عنوان مزار امامزاده - زیارتگاه و محل تعظیم و احترام مردم است.<sup>۲</sup> محله‌ای که این مقبره در آن واقع شده، به سبب وجود همین مزار از دیرباز «آستانه» نامیده می‌شود. این مزار امروزه با عنوان «امامزاده قاسم» شهرت دارد، اما - چنان که خواهیم دید - در گذشته‌ای نه‌چندان دور ساکنان محلی آن را با عناوین «امامزاده ابوالقاسم» و «قاسم و حمزه» می‌شناخته‌اند.

در سندی که دانش‌پژوه به احتمال آن را از قرن یازدهم و صادرشده از دربار صفوی دانسته است (دانش‌پژوه، ۱۳۴۵: ۵۶)، این مزار به «امامزاده قاسم ابن الإمام الهمام امام

۱. «علی مرعش» سرسلسله سادات مرعشی است و آنان به سبب انتساب به وی به «مرعشی» شهرت یافته‌اند (ابونصر بخاری (سهل بن عبدالله)، ۱۳۸۱: ۷۵). بیهقی (م. ۵۶۵ق) ضمن اشاره به این انتساب، یادآور می‌شود که سادات مرعشی عصر او بیشتر ساکن دیلم و طبرستان‌اند (بیهقی، ۱۴۱۰: ۳۰۲/۱). درباره اعقاب اولیه علی مرعش که بسیاری از آنها در طبرستان سکونت داشتند، نک: رازی، ۱۴۱۹: ۱۸۳-۱۸۵.

۲. بنای اصلی این مقبره، همچون بسیاری دیگر از بناهای مقبره‌ای کهن در مازندران، متشکل است از یک گنبد آجری مخروطی‌شکل با اتاقی دالان‌مانند در شرق آن (که به اتاق مزار منتهی می‌شود و - هرچند نسبتاً قدیمی است - از افزوده‌های بعدی به نظر می‌رسد). تصاویر قدیم امامزاده (برای نمونه، نگاه کنید به تصویر ضمیمه همین مقاله؛ و نیز: قلی‌پور گودرزی، ۱۳۹۳: ۴۰-۴۱)، این مشخصات را به خوبی نشان می‌دهد. پیرایه‌هایی که در دهه‌های اخیر (از دهه ۱۳۳۰ش بدین سو) به گرد بنای اصلی افزوده‌اند و با کمال تأسف هم‌چنان ادامه دارد، معماری اصیل بنا را (که باید از قرن هشتم یا نهم باشد) پنهان کرده و از محوریت انداخته، و منظره‌ای نادلیپذیر پدید آورده است.



محمد تقی علیه التحية و الثناء» منتسب شده است (همان: ۶۰؛ نیز نک: ستوده، ۱۳۷۵: ۴/ بخش ۱/۲۳۴). ژاک دو مِرگان، که طی سال‌های ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱ و ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۸م (برابر با ۱۲۶۷-۱۲۶۹ و ۱۲۷۵-۱۲۸۶ش) در ایران به سر برده، به همین مزار اشاره کرده است، با این توصیف که این مقبره از آن «امام ابوالقاسم فرزند امام موسی» است و آن را «امامزاده ابوالقاسم می‌نامند» (دو مِرگان، ۱۳۳۸: ۱/۲۲۰). و بالأخره اردشیر برزگر، در دهه ۱۳۳۰ش، نوشته است که در نقل‌های افواهی این مزار را «آرامگاه قاسم بن موسی کاظم و برادرش حمزه» می‌دانند (برزگر، ۱۳۸۰: ۵۸/۲).

این البته مسلم است که انتساب مزار مذکور به فرزندان امام موسی کاظم<sup>(ع)</sup> یا امام محمد تقی<sup>(ع)</sup> به کلی نادرست است؛<sup>۱</sup> چراکه که هیچ یک از آن دو امام فرزندان با نام‌های قاسم و حمزه نداشته‌اند که در آن دوره ساکن طبرستان بوده باشند. اگر فرض کنیم این انتساب به واسطه است نه بی‌واسطه، باز هم بر انتساب با واسطه این نام‌ها به آن دو امام شاهی از کتب انساب و تراجم نمی‌توان یافت.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، از نسب امامزاده ابوالقاسم/ قاسم مدفون در مامطیر (بابل) تا کنون هیچ شناخت معتبری در دست نبوده است. اما اگر بر نقل دو مِرگان از اهالی محلی اعتماد کنیم که بنای موصوف را مزار «امامزاده ابوالقاسم» می‌دانسته‌اند و نقل برزگر از همان اهالی (تعلق این مزار به «قاسم و حمزه») را حاوی حقیقتی تحریف‌شده بینگاریم، آن‌گاه می‌توان از احتمالی سخن گفت که با شواهد و قرائن هم‌خوانی دارد.

۱. از آنجا که در تداول عوام معمولاً امامزاده‌ای که نسب آن را نمی‌شناسند به امام موسی کاظم<sup>(ع)</sup> نسبت می‌دهند (ظاهراً با اتکا به کثرت نسل آن حضرت)، انتساب این مزار به فرزندان از نسل امام موسی کاظم<sup>(ع)</sup> کاملاً قابل توجیه و قاعدتاً زائیده جهل نسبت به نسب صاحب مزار است. اما انتساب این مزار به فرزندی از امام محمد تقی<sup>(ع)</sup> اندکی عجیب و نامعمول است. احتمال می‌دهم از آنجا که متن صلوات بر چهارده معصوم در گرداگرد درب چوبی مزار (ساخته شده در ۸۷۰ق، که خوشبختانه در جای خود باقی است) در چهارچوب افقی بالا با نام امام محمد تقی<sup>(ع)</sup> و عبارت «و صل علی محمد التقی» آغاز می‌شود (نک: ستوده، ۱۳۷۵: ۴/ بخش ۱/۲۳۹)، عوام - که قرائت درست از متن گرداگرد درب نداشته‌اند - این مزار را از آن فرزندی از امام محمد تقی<sup>(ع)</sup> پنداشته‌اند و کم‌کم این قول نادرست عامیانه اشتها یافته است.

۲. تنها شخصی از فرزندانگان امام موسی کاظم<sup>(ع)</sup> با نام «قاسم» که در همان دوره تاریخی در طبرستان اقامت داشت، «قاسم (الأشج) بن ابراهیم بن موسی (ابوسیحه) بن ابراهیم بن موسی کاظم<sup>(ع)</sup>» است که از وی با عنوان «نقیب طبرستان» یاد شده است (نک: عمادی حائری، ۱۳۹۴: ۴۴-۴۵)؛ اما - تا آنجا که می‌دانیم - او برادری با نام حمزه نداشت (نک: همان: ۴۴).

از گفته‌های پیشین دریافتیم که «ابوالقاسم حمزه» در اواخر قرن سوم و - شاید - اوایل قرن چهارم در مامطیر سکونت داشت و به احتمال قوی در همان‌جا درگذشت و به خاک رفت. حال، اگر توجه کنیم که:

۱). در هیچ سند معتبری از فردی علوی با نام «قاسم» یاد نشده است که برادری با نام «حمزه» داشته و در آن تاریخ در مامطیر زیسته باشد؛

۲). «امام‌زاده قاسم» - به احتمال بسیار - صورت مصحّف و مخفّف «امام‌زاده ابوالقاسم» است؛

۳). آن‌گاه به ذهن چنین خطور می‌کند که صاحب آن مزار مشهور (در بابل کنونی، که اگر بر مامطیر قدیم منطبق نباشد دست‌کم با آن قرابت مکانی دارد) باید «ابوالقاسم حمزه» باشد، که بعدها مجموع کنیه (ابوالقاسم) و نام (حمزه) وی (ابوالقاسم حمزه) در تداول عوام به «قاسم و حمزه» تبدیل شده، و در سال‌های بعد همان عوام - با داستان‌پردازی‌های معمول - این مزار را از آن دو برادر به نام‌های «قاسم» و «حمزه» پنداشته‌اند.

اگر چنین فرضیه‌ای صحیح باشد، مزار مذکور را باید از آن «ابوالقاسم حمزه» دانست: همان کسی که، بنابر نقل ابن بابویه، نجاشی، طوسی و ابن طباطبا، با پنج واسطه به امام سجاد علی بن الحسین<sup>(ع)</sup> نسب می‌رساند (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۵۳۲؛ نجاشی، ۱۴۲۴: ۶۴؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۹۷؛ همو، ۱۴۱۵: ۴۲۲؛ ابن طباطبا، ۱۳۸۸: ۳۱۹).

دو مُرگان، بیش از صد سال پیش، دربارهٔ بنای مقبرهٔ «امام‌زاده ابوالقاسم» در بارفروش (بابل) می‌نویسد: «تنها بنای تاریخی شهر مسجد کهنهٔ حدوداً هزار ساله است که چیزهای جالب‌توجه دارد و مقبرهٔ امام ابوالقاسم پسر امام موسی [در آن] واقع است» (دو مُرگان، ۱۳۳۸: ۲۲۰/۱). اگر نقل و تخمین دو مُرگان مبنی بر قدمت هزارسالهٔ این بنا را بپذیریم و از زمان اقامت وی در ایران هزار سال به عقب برگردیم، باید بگوییم که اصل این بنا از اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم هجری است، و این تاریخی است که با روزگار زندگانی «ابوالقاسم حمزه» در مامطیر تقریباً هم‌خوانی دارد؛ یعنی اواخر قرن سوم و شاید سالیانی از اوایل قرن چهارم.

۱. در متن چاپی، «الحسن ابومحمد» به «الحسن بن محمد» تصحیف شده است.

#### ۴. مشهد و مسجد: یک تصحیف و دو فرضیه

دو مُرگان از قول ساکنان محلی داستانی را دربارهٔ کشف دوبارهٔ مزار مذکور و وجه تسمیهٔ آن نقل می‌کند و می‌نویسد: «یک افسانهٔ قدیمی می‌گوید که قبل از بنای این مسجد، منطقه خالی از سکنه و صحرایی بوده است. مع‌هذا در روی این جلگه، بر کنار رود بابل، ... همه هفته یک بازار - از حیوانات و محمولات آنها که برای فروش از دهات مجاور می‌آمده‌اند - تشکیل می‌شده است. سکنه متوجه شدند که در محلی که امروز مسجد بنا شده، کلاغ‌ها گروه‌گروه جمع می‌آیند. از این رو زمین را حفر کرده، آثار و بقایای وجود امام را یافتند. در این وقت مسجد را ساخته، و شهر پیرامون آن استقرار یافت» (دو مُرگان، ۱۳۳۸: ۲۲۰/۱).<sup>۱</sup>

شادروان استاد عباس زریاب، با موثق گرفتن این نقل و با استشهاد به گزارش‌های تاریخی که به ویرانی ساری و آمل در هجوم مغول (در نیمهٔ نخست قرن هفتم) اشاره دارند، چنین استنباط کرده است که پس از هجوم مغول شهرک مامطیر نیز به کلی ویران شد و به تلی از خاک بدل گشت، و واقعهٔ کشف مزار و جان گرفتن دوبارهٔ شهر و پدید آمدن «بارفروش‌ده» - به جای «مامطیر» - می‌باید مربوط به سال‌ها پس از حملهٔ مغول باشد (نک: زریاب، ۱۳۷۵: ۹۱؛ نیز: همان: ۸۶). اما معلوم نیست که در هجوم مغول بنیاد شهرها و همهٔ ابنیهٔ آنها به کلی از میان رفته باشد. بناهای تاریخی متعددی که متعلق به چند قرن قبل از هجوم مغول است و صورت اصیل آنها تا امروز بر جای مانده (همچون گنبد قابوس در نزدیکی گرگان)، شاهدی است که می‌تواند آن فرضیه را تضعیف کند. پس می‌توان بر آن قول صحه گذاشت که اصل بنای «امام‌زاده ابوالقاسم» از [حدود] هزار سال قبل باقی بوده است؛ هرچند آن بنا بعدها تجدید عمارت شده باشد.

دو مُرگان همچنین یادآور می‌شود که این مقبره را «مازندرانی‌ها ... "کلاغ مسجد" [و] ایرانی‌ها ... "امام‌زاده ابوالقاسم" می‌نامند» (دو مُرگان، ۱۳۳۸: ۲۲۰/۱). تعابیر «مازندرانی‌ها» و «ایرانی‌ها»، و ایجاد تقابل میان آنها، در ترجمهٔ فارسی عبارت دو مُرگان

۱. در ترجمهٔ فارسی کتاب دو مُرگان (۱۳۳۸: ۲۱۹/۱) دو تصویر (شکل‌های ۷۱ و ۷۲) دیده می‌شود که یکی از آن دو، تصویر «مسجدجامع عتیق» است در محلهٔ مسجدجامع بابل، و دیگری تصویر «امام‌زاده ابوالقاسم/کلاج مشهد» است در محلهٔ آستانهٔ همان شهر. در زیرنویس آن دو تصویر، مشخصات این دو بنا جابه‌جا نقل شده است؛ که نمی‌دانیم این اشتباه در اصل فرانسوی کتاب دو مُرگان هم هست یا فقط در ترجمهٔ فارسی آن رخ داده است. هر دو بنا امروزه نیز به همان شکل باقی‌اند.

اندکی عجیب است. منظور از آن عبارت قاعدتاً باید این باشد که ساکنان محلی (از طبقه عامه) این مزار را به زبان مازندرانی «کلاج مسجد» (کلاغ مسجد = مسجد کلاغ) می‌خوانند، اما نام درست و حقیقی آن - به زبان فارسی اهل علم - «امامزاده ابوالقاسم» است. اما از سوی دیگر باید توجه داشت که واژه «مسجد» در نقل دو مُرگان تصحیف «مشهد» است. ظاهراً وی تلفظ مردم محلی را به درستی درنیافته و «مشهد» - به معنای «مزار» - را «مسجد» شنیده و ضبط کرده است.<sup>۱</sup> این نیز البته محتمل است که تصحیف و تبدیل «مشهد» به «مسجد» به مرور ایام در زبان خود ساکنان محلی رخ داده باشد که تصور درستی از معنای «مشهد» - به مفهوم لغوی «محضر» (نک: جوهری، ۱۴۰۷: ۴۹۴/۲، ذیل «شهد») و مفهوم اصطلاحی «آرامگاه» - نداشته‌اند، و دو مُرگان تنها ناقل آن تعبیر مصحّف بوده باشد.

اگر داستان کلاغ‌ها و کشف مزار امامزاده ابوالقاسم را - طبق نقل دو مُرگان از اهالی محلی - بپذیریم، عنوان «کلاج مشهد» برای این بنا توجیهی خواهد داشت (هرچند وجه تسمیه‌ای که دو مُرگان از اهالی محلی نقل کرده خود می‌تواند ساخته و پرداخته ذهن عامه باشد؛ و - مثلاً - می‌توان فرض کرد که کلاغ‌ها بر گرد گنبد این مزار جمع می‌شدند و تعبیر عامیانه «کلاج مشهد» از همین جا بر این بقعه مانده است). اما زریاب وجه تسمیه «کلاج مشهد/ مسجد» را واقعه‌ای دیگر می‌داند. او در این باره به متن ملحق به تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار - که مؤلفی ناشناخته، ظاهراً در اوایل قرن نهم، آن را به انتهای کتاب افزوده است - استناد می‌کند. مطابق این متن الحاقی، در حدود سال ۵۸۲ق، قُتیبه [خاتون]<sup>۲</sup> «به حضرت طغرل [بن ارسلان سلجوقی؛ حک: ۵۷۱-۵۹۰ق] کلاغی سیاه فرستاد زیادت به جثه و هیکل؛ ... و هر لحظه که پیش آن کلاغ گفتندی: "قُل"، به لهجه عرب و زبان فصیح کلاغ جواب دادی که "اقول محمد رسول الله". این کلاغ را سلطان [طغرل] به اعزاز پیش شاه اردشیر فرستاد و مدت یک سال به خزانه‌خانه او می‌بود و جهانیان به زیارت می‌آمدند و می‌شنودند. بعد یک سال وفات یافت؛ و به قصبه رودبست - مقابل جامع - گنبد دخمه

۱. از این دست تصحیف‌های شنیداری باز هم در نوشته دو مُرگان هست. برای نمونه، وی بقعه «ملا مجدالدین» در ساری را با عنوان «ملا مرجان» ضبط کرده است (نک: دو مُرگان، ۱۳۳۸: ۲۱۸/۱).

۲. متن اصلی در اینجا اندکی مضطرب است. از همین رو، هویت فرستنده هدیه به سوی طغرل دقیقاً مشخص نیست که الناصر لدین الله (خلیفه بغداد) است یا قُتیبه خاتون.

سادات است، بر در آن دخمه به خاک سپردند. و این ساعت خلایق به زیارت او می‌شوند و حاجات می‌خواهند، و به برکات معجز رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - روا می‌شود» (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۵۶/۲).

زریاب به استناد متن بالا و شهرت عامیانه مزار امامزاده ابوالقاسم/قاسم به «کلاج مشهد» (= مشهد کلاغ)، «دخمه سادات» را بر مزار «امامزاده ابوالقاسم» تطبیق داده و وجه تسمیه این مزار به «کلاج مشهد» را نیز دفن همان کلاغ موصوف «بر در آن دخمه» دانسته است. به نوشته زریاب، با تأمل در مجموع نقل‌ها «به این حدس نزدیک می‌شویم که پس از هجوم مغول و ویرانی شهرهای مامطیر و رودبست، شهرک تازه‌ای در محل مامطیر به نام «بارفروش‌ده» به وجود آمده است و اهالی محل که از وجود «دخمه سادات» و «گور کلاغ» خاطره‌ای مبهم داشته‌اند، با دیدن این‌که کلاغ‌ها به محلی رفت و آمد می‌کنند ... «دخمه سادات» و «گور کلاغ» را به بارفروش‌ده منتقل ساخته‌اند و آن محل را «امامزاده قاسم» و مسجد را «کلاج مسجد» ... نامیده‌اند» (زریاب، ۱۳۷۵: ۹۲).

اما چنان‌که خود زریاب به نقل از ستوده یادآور شده، «از دخمه سادات در رودبست امروز اثری باقی نیست» (همان‌جا؛ نیز نک: ستوده، ۱۳۷۵: ۴/بخش ۱/۲۷۱). فاصله ناحیه رودبست کنونی (در اطراف شهر بابلسر) با مزار امامزاده «ابوالقاسم/قاسم» (در مرکز شهر بابل) هم آن قدر هست که نتوان «دخمه سادات» را با محل کنونی مزار امامزاده یکی گرفت. ظاهراً به همین دلیل، زریاب فرضیه انتقال «دخمه سادات» را طرح کرده است. زریاب می‌نویسد که «نظیر این نقل و انتقال‌های مکان‌های مقدس در جاهای دیگر هم دیده شده است» (زریاب، ۱۳۷۵: ۹۲). اما این فرض بسیار دور از ذهن است؛ به‌ویژه آن‌که در متن الحاقی آن مؤلف مجهول هیچ اشاره‌ای به‌عنوان «کلاج مشهد» نیست و در نقل دو مُرگان نیز از کشف دوباره مزار امامزاده سخن رفته است و نه از انتقال پیکر او.

نکته دیگر این‌که در متن الحاقی تاریخ طبرستان ابن اسفندیار از مسجدی - البته با تعبیر «جامع» - سخن رفته است که «گنبد دخمه سادات» در مقابل آن واقع است. ابن اسفندیار نیز، که کتاب خود را در سال ۶۱۳ق نوشته، اشاره کرده است که «رودبست» - همچون «آمل و ساری و مامطیر» - از شهرهایی بوده است که «جامع و مصلی و بازارها و قضات و علما و منابر» داشته‌اند (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۷۴/۱). بنابراین مسجد «جامع» قصبه رودبست -



حتی در اوایل قرن نهم که مؤلفی مجهول آن متن الحاقی را به کتاب ابن اسفندیار می‌افزود - بنایی جدا از «گنبد دخمه سادات» بوده است، و نباید پنداشت که مسجد رودبست را «کلاج مسجد» می‌نامیده‌اند.

زریاب، ظاهراً با استناد به نوشته اسماعیل مهبجوری (در دهه ۱۳۳۰ یا ۱۳۴۰ ش) که از اتاق مربع مستطیل ورودی مزار (که به احتمال قوی خود از الحاقات جدیدتر به بنای اصلی است) به عنوان «مسجد» یاد کرده (نک: زریاب، ۱۳۷۵: ۹۲)،<sup>۱</sup> عنوان «کلاج مسجد» (= مسجد کلاغ) را مسلم شمرده، ولی از سوی دیگر از کاربرد کهن «کلاج مشهد» (= مشهد کلاغ) نتیجه گرفته است که این بنا، علاوه بر مسجد، محل دفن آن کلاغ کذایی نیز بوده است (همان‌جا). چنان‌که پیش‌تر گفتیم، تعبیر «کلاج مسجد» از اساس درست نیست و باید آن را تصحیف «کلاج مشهد» (به زبان مازندرانی؛ به معنای «مشهد کلاغ») دانست. همچنان‌که رابینو در توصیف بنای امام‌زاده‌ها در مازندران نوشته است، «به این برج‌ها یک اطاق بیرونی ملحق ساخته‌اند که محل توقف زائرین است» (رابینو، ۱۳۶۵: ۲۲۹). به این ترتیب، این اتاق ورودی (بیرونی) را، در سمت شرقی بقعه، نباید مسجد تلقی کرد.



امامزاده ابوالقاسم در ۱۳۱۴ ش؛ عکس از آن ماری شوارتسناخ (گردشگر و عکاس سوئیسی) گنبد مزار و اتاقک ورودی متصل به آن در این تصویر پیداست.

۱. ستوده (۱۳۷۵: ۴/بخش ۲۳۸/۱) نیز این اتاقک را مسجد تلقی کرده است.

## منابع

- ابن اسفنديار، بهاء الدين محمد بن حسن (۱۳۲۰ش)، تاريخ طبرستان، به كوشش عباس اقبال، تهران: كلاله خاور.
- ابن بابويه قمی، ابو جعفر محمد بن علی (۱۳۶۱ش)، معانی الأخبار، به كوشش علی اكبر غفاری، [چاپ دوم]، قم: انتشارات اسلامي.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸ق). عيون أخبار الرضا، به كوشش سيد مهدي حسینی لاجوردی، تهران: انتشارات جهان.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۳ق). كتاب الخصال، به كوشش علی اكبر غفاری، قم: جماعة المدرسين.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۵ق). كمال الدين و تمام النعمة، به كوشش علی اكبر غفاری، [چاپ دوم]، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ق). فضائل الأشهر الثلاثة، به كوشش غلامرضا عرفانيان، چاپ دوم، بيروت: دارالمحجة البيضاء - دارالرسول الأكرم.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷ق). الأمالی، به كوشش مؤسسة البعثة (قسم الدراسات الإسلامية)، قم: مؤسسة البعثة.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۸۰ق). معالم العلماء، به كوشش سيد محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: المطبعة الحيدرية.
- \_\_\_\_\_ (بی تا). مناقب آل ابی طالب، نجف: المطبعة الحيدرية.
- ابن طباطبا، ابواسماعيل ابراهيم بن ناصر (۱۳۸۸ق). منتقلة الطالبية، به كوشش سيد محمد مهدي خراسان، نجف: المطبعة الحيدرية.
- ابن عیاش جوهری، احمد بن محمد (۱۴۲۹ق). مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، به كوشش مؤسسة البعثة (قسم الدراسات الإسلامية)، قم: مؤسسة البعثة.
- ابن غضائری، حسين بن عبیدالله (۱۴۱۱ق). تکملة: در: رساله ابی غالب الزراری فی آل اعین، به كوشش سيد محمد رضا حسینی [جلالی]، قم: مركز البحوث و التحقيقات الإسلامية، ۱۹۴-۱۸۷.
- ابن منظور، جمال الدين محمد بن مكرم مصري (۱۴۱۴ق). لسان العرب، چاپ سوم، بيروت: دارصادر.

- ابونصر بخاری، احمد بن محمد (۱۳۸۶ش). تاج القصص، به کوشش سیدعلی آل داود، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ابونصر بخاری، سهل بن عبدالله (۱۳۸۱ق). سرّ السلسلة العلویة، به کوشش سیدمحمدصادق بحرالعلوم، نجف: المطبعة الحیدریة.
- برزگر، اردشیر (۱۳۸۰ش). تاریخ تبرستان، به کوشش محمدشکری فومشی، تهران: نشر رسانش.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۴۱۰ق). لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب، به کوشش سیدمهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق). الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، چاپ چهارم، بیروت: دارالعلم للملایین.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۴۰ش). به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- خزاز قمی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق). کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، به کوشش سیدعبداللطیف حسینی کوه کمری، [چاپ دوم]، قم: انتشارات بیدار.
- خلیل بن احمد فراهیدی (۱۴۰۹ق). کتاب العین، به کوشش مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، چاپ دوم، قم: دارالهجرة.
- دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۴۵ش). «آستانه های مازندران»، معارف اسلامی، ش ۲، اسفند، ۶۵-۵۶.
- دوّمرگان، ژاک (۱۳۳۸ش). هیئت علمی فرانسه در ایران: مطالعات جغرافیایی، ترجمه و توضیح کاظم ودیعی، تبریز: انتشارات چهر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش). لغت نامه دهخدا، به کوشش محمد معین و سیدجعفر شهیدی، دوره جدید، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- رایینو، ه. ل. (۱۳۶۵ش). مازندران و استراباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر [منسوب] (۱۴۱۹ق). الشجرة المباركة، به کوشش سیدمهدی رجایی، چاپ دوم، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۵ش). «بأبلی پیشینه»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، زیر نظر سیدمصطفی میرسلیم، چاپ دوم (با تجدیدنظر)، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.

- ستوده، منوچهر (۱۳۷۵ش). از آستارا تا استارباد، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ق). الأنساب، به کوشش عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- شریف رضی، ابوالحسن محمد بن حسین موسوی (۱۴۲۵ق). نهج البلاغة (مجموع ما اختاره الشريف ... الرضى ... من كلام أمير المؤمنين ... علي بن ابي طالب عليه السلام)، به کوشش صبحی الصالح، چاپ چهارم، قاهره - بیروت: دارالکتب المصری - دارالکتب اللبنانی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۵ق). جامع البیان عن تأویل آی القرآن، به کوشش صدقی جمیل العطار، بیروت: دارالفکر.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به کوشش سیدهاشم رسولی محلاتی و سیدفضل الله یزدی طباطبایی، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفة.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۶۵ش). تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة، به کوشش سیدحسن موسوی خراسان، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامية.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰ق). الإستبصار فی ما اختلف من الأخبار، به کوشش سیدحسن موسوی خراسان، تهران: دارالکتب الإسلامية.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۱ق). کتاب الغیبة، به کوشش عبدالله طهرانی و علی احمد ناصح، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۴ق). الأمالی، به کوشش مؤسسه البعثة (قسم الدراسات الإسلامیه)، قم: دارالثقافة.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق). الرجال الطوسی، به کوشش جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق). فهرست کتب الشیعة و اصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الاصول، به کوشش سیدعبدالعزیز طباطبایی، قم: مکتبه المحقق الطباطبایی.
- عمادی حائری، سیدمحمد (۱۳۸۸ش). «مقدمه»، تفسیر کتاب الله، ابوالفضل [عباس] بن شهردور دیلمی، نسخه برگردان به قطع اصل از روی نسخه‌های خطی شماره ۱۲۲۷۸ (المجلد الاولی) و ۱۷۹۸۲ (المجلد الاخری) کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - کتابخانه تخصصی تفسیر و علوم قرآنی (قم).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴ش). سادات هزار جریب: سلسله‌ای شیعی در شرق مازندران، چاپ دوم (با افزوده‌ها)، قم: مورخ.

- قلی‌پور گودرزی، شهرام و یوسف الهی و محمد شکری فومشی (۱۳۹۳ش). عکس‌های تاریخی بابل، تهران: نشر رسانش نوین.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (۱۴۰۳ق). کتاب‌الأمالی، به کوشش حسین استادولی و علی‌اکبر غفاری، قم: جماعة المدرسين.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۳ق). رسالة فی المهر، به کوشش مهدی نجف، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا). الإختصاص [منسوب]، به کوشش علی‌اکبر غفاری، قم: جماعة المدرسين.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۲۴ق). فهرست أسماء مصنفی الشيعة (رجال النجاشی)، به کوشش سیدموسی شبیری زنجانی، چاپ هفتم، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.

